

تأملی در تعریف بلاغت و مراحل تکامل آن

دکتر حجت‌رسولی

گروه زبان و ادبیات عرب

چکیده

مسأله بلاغت و زبان آوری و دانش بلاغت دو امر متفاوت از یکدیگر است. بلاغت را پیشینه‌ای طولانی است، و در زبان عربی سالها پیش از ظهور اسلام شاعران و خطیبان از آن بهره‌مند بوده و به آن عنایت داشته‌اند؛ ولی دانش بلاغت پس از اسلام در تمدن اسلامی نشو و نما یافت.

در آغاز، تعاریفی ابتدایی از بلاغت مطرح گردید و بتدریج همگام با تحول و تطوّر علم بلاغت، تعاریفی دقیق‌تر و علمی‌تر از آن ارائه گردید که با تعاریف نخستین تفاوت داشت. سیر تحول این تعریف‌ها و تفاوت آنان موضوعی است که این مقاله عهده‌دار آن است.

واژه‌های کلیدی: فصاحت؛ بلاغت؛ ابجاز؛ اعجاز قرآن؛ عصر جاهلی؛ مطابقت؛ حال عبدالقاهر جرجانی، سکاکی.

دانش بلاغت، دانشی برخاسته از تمدن اسلامی

سابقه بلاغت و زبان آوری به قدمت تمدن‌های کهن باز می‌گردد و شاید آغاز دقیقی را نتوان برای آن تعیین کرد، ولی بی‌تردید دانشی به نام دانش فصاحت و بلاغت - بویژه آنچه در زبان فارسی و عربی رواج دارد - زاینده فرهنگ و تمدن اسلامی است و مانند بسیاری از دانش‌های مسلمین بر اثر نزول قرآن مورد توجه قرار گرفته و به مرور زمان مراحل رشد و تکامل خود را پیموده است.

به شهادت تاریخ و به اعتراف مورخان، نه تنها منشأ دانش بلاغت بلکه منشأ و علت شکل‌گیری عموم دانش‌های مسلمین را باید در کتاب آسمانی قرآن جستجو کرد. جرجی زیدان در

این باره می‌نویسد:

«تکاثرت العلوم و الآداب فی التمدن الاسلامی حتی تجاوز عددها ثلاثاً علم فی الشرع واللغة و التاريخ و الادب و الشعر و غيرها و اکثرها نشأ من القرآن الکریم او تولد خدمة له و لا یکاد علم من تأثير القرآن علیه تأثیراً مباشراً أو غیر مباشر» (زیدان، ج ۱، ص ۳۸)

«علوم و آداب در تمدن اسلامی چندان زیاد شد که تعداد آن از سیصد علم در فقه و زبان و تاریخ و ادب و شعر و غیره فراتر رفت. بیشتر این علوم یا از خود قرآن کریم نشأت گرفت یا این که برای فهم قرآن پدید آمد و به هر روی مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر قرآن قرار داشت.»

دانش بلاغت نیز از جمله دانش‌هایی است که با ظهور اسلام و اعجاز جاودانه آن، قرآن، پیوندی دیرینه دارد. بر کسی پوشیده نیست که یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن جنبه فصاحت و بلاغت آن است، چنان که قرآن کریم در این زمینه منکران وحی را به نظیره‌گویی فراخوانده است. (طباطبایی، ج ۱، ص ۶۶ و مناع القطان، ص ۲۶۸).

فصاحت و بلاغت قرآن از همان آغاز اعجاب شاعران و گویندگان عرب زبان را برانگیخت و این ویژگی برای مسلمانان و حتی کسانی که اسلام نیاوردند، امری مسلم می‌نمود؛ به طوری که از استدلال و اثبات بی نیاز بود ولی به تدریج، روحیه جستجوگری و کنکاش علمی و تمایل به الگو گرفتن و تقلید از قرآن از یک سو و لزوم طرح و اثبات استدلالی و علمی این خصوصیت برای خود و دیگران از سوی دیگر، مسلمانان را به تحقیق و پژوهش در این موضوع وادار ساخت. از این رو توجه مسلمانان به فصاحت و بلاغت امری طبیعی بود و دانش بلاغت در کنار دیگر دانش‌ها مطرح گردید و پایه‌های علمی و استدلالی آن کم‌کم نهاده شد و نشوونما کرد.

بلاغت در عصر جاهلی:

آنچه گفته شد بدان معنا نیست که پیش از نزول وحی شاعران و گویندگان از فصاحت و بلاغت بهره‌ای نداشته‌اند، زیرا اصل فصاحت و بلاغت از علم بلاغت متفاوت است و نبودن دانشی به نام دانش بلاغت یا عدم تدوین آن لزوماً به معنای نبودن فصاحت و بلاغت نیست. بلکه باید گفت که صرف نظر از فرهنگ و تمدن یونانی، حداقل در میان خود عرب‌ها در دوره

تأملی در تعریف بلاغت و مراحل تکامل آن ۹۱

جاهلی فصاحت و بلاغت به عنوان عنصری مهم و تعیین کننده در موضوع های ادبی مطرح بود و شاعران و خطیبان عرب به آن عنایت داشتند و حتی بر توانایی خود در این زمینه می بالیدند. به طوری که جا حظ آن را یکی از افتخارات و امتیازات عرب جاهلی بر می شمارد و می نویسد:

«ان العرب كانت تسود على اشياء و كان اهل الجاهلية لا يسودون إلا من تكاملت فيه ست خصال: السخاء والتجدة والصبر والحلم والتواضع والبيان و صار في الاسلام سبعا» (بغدادی، ج ۳، ص ۹۵) (۱).

«عرب به مسائلی ممتاز بود و جاهلیان کسی را در میان خود سروری نمی بخشیدند مگر آن که دارای شش خصلت: بخشندگی و شجاعت و شکیبایی و بردباری و فروتنی و زبان آوری بود و این شش با ظهور اسلام به هفت خصلت رسید» از این سخن جا حظ به خوبی پیداست که اعراب جاهلی به زبان آوری عنایت ویژه ای داشته اند. افزون بر این، تشکیل محافل ادبی و داوری میان آفریده های ادبی شاعران نیز مؤید همین نکته است. رقابت میان شاعران جاهلی در آفریدن بهترین آثار ادبی چندان جدی بود که به تشکیل محافل، ادبی می انجامید. در این محافل شاعران بزرگ بهترین قصاید خود را عرضه می کردند و کسانی نیز برای تشخیص و ارزیابی این آثار به داوری می نشستند. از جمله مشهورترین این محافل می توان از سوق عکاظ و از داوران، از نابغه نام برد. در کتاب های تاریخی و ادبی آمده است که چون موسم اجتماع عرب در سوق عکاظ فرا می رسید برای نابغه خیمه ای بر پا می کردند و شاعران در آن جا گرد می آمدند و اشعار خود را می خواندند و او به داوری می نشست (زیدان، ج ۱، ص ۱۶۸) و صیّف، ص ۳۰۰).

ابن قتیبه در کتاب الشعراء و النعماء در این باره می نویسد: «قال الاصمعي: كان النابغة يضرب له قبة حمراء من اديم بسوق عكاظ فتأتية الشعراء فتعرض عليه اشعارها» (دینوری، ص ۹۱) «اصمعی گفت: در سوق عکاظ خیمه ای سرخ رنگ چرمین برای نابغه بر پا می شد و شاعران به نزد او رفته اشعار خود را بر او عرضه می کردند.»

اگر چه در این محافل به صراحت سخنی از بلاغت - بویژه به مفهوم متأخر آن - به میان نمی آمد، ولی بی تردید یکی از معیارهای ارزیابی و نقد اشعار جنبه بلاغی آنها بود. البته ارزیابی و نقدی که در آن دوران رواج داشت برخاسته از ذوق و عاطفه شخصی بود؛ که گاهی

بر قواعد و اصول بسیار ساده و ابتدایی که در ذهن ناقد شکل گرفته بود استوار می‌شد. علامه طباطبایی صاحب تفسیرالمیزان در این زمینه چنین می‌نویسد: «تاریخ هیچ تردید نکرده در این که عرب خالص آن روز، در بلاغت به حدی رسیده بود که تاریخ چنان بلاغتی را از هیچ قوم و ملتی قبل از ایشان و حتی اقوامی که بر آنان آقایی و حکومت می‌کردند سراغ ندارد و در این فن به حدی پیش رفته بود که پای احدی از اقوام بدان نرسیده بود و هیچ قوم و ملتی کمال بیان و جزالت نظم و وفای لفظ و رعایت مقام و سهولت منطق ایشان را نداشت.» (طباطبایی، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی، ص ۱۲۸).

سرانجام تأمل در ویژگی‌های لفظی و معنوی - بویژه صنایع مربوط به بیان و بدیع - بهترین شاهد آشنایی و تبحر شاعران آن دوران با رموز فصاحت و بلاغت است که در شعر جاهلی به خوبی قابل مشاهده است. (صیّف، ص ۲۴۵) افزون بر این دعوت قرآن کریم از منکران و مخالفان به نظیره گویی - که از آن به تحدی تعبیر شده - خود دلیلی است بر این که در جامعه آن روز در میان اعراب مسأله فصاحت و بلاغت از جایگاه و اهمیت فراوانی برخوردار بوده است و در اشعار و گفته‌های خود به این جنبه توجه وافری داشته‌اند. ولی همان طور که گفته شد، همه این اعمال با تکیه بر ذوق و عاطفه و تجربیات شاعران و خطیبان انجام می‌گرفت و هنوز با اندیشه‌های مبتنی بر قواعد معین و تعریف‌های مشخص و ساختارهای منسجمی با عنوان دانش بلاغت و تعریف‌های مربوط به آن فاصله زیادی داشت.

عصر صدر اسلام و شکل‌گیری نخستین تعریف‌ها از بلاغت نزول آیات قرآنی، همچنان که منشأ تحول در همه عرصه‌های علمی و فرهنگی گردید، به فصاحت و بلاغت نیز موضوعیت دیگری بخشید. بلاغت بی نظیر قرآن کریم و زبان آوری پیامبر اکرم (ص) مشوق مسلمانان در توجه به بلاغت در سخن بود و موجب شد که به آن اهتمام ورزند.

گفته شد که یکی از ویژگی‌های قرآن کریم - که خود جنبه‌ای از جنبه‌های اعجاز این کتاب آسمانی محسوب می‌شد - فصاحت و بلاغت آن بود و ذوق و طبع عرب زبانان به خوبی این ویژگی را درک می‌کرد و البته افراد سلیم النفس به آن اعتراف داشتند. ولی از سویی بنا به دلایل مختلف، تبیین و اثبات این ویژگی برای مسلمانان طبیعی می‌نمود و ضرورت داشت و لازمه توفیق در این کار داشتن اصول و معیارهایی بود که بتوان بر اساس آن داوری کرد. این اصول بخصوص برای کسانی که به تقلید از قرآن و تحت تأثیر آن در پی آفریدن آثار ادبی

منظوم و منثور، برخوردار از بلاغت بودند اهمیتی دو چندان می‌یافت. از این رو در دوره‌های نخست اسلامی، اصول و پایه‌های دانش بلاغت پی ریزی شد و به مرور تکامل یافت ولی پیش از آن ارائه تعریف‌هایی از بلاغت ضروری بود. این تعریف‌ها خود مقدمه شکل‌گیری اصول و قواعد این علم را فراهم ساخت.

نخستین تعریف‌هایی که از بلاغت ارائه شد تعاریفی بود ساده و در قالب عباراتی کوتاه و روان. این تعریف‌ها به دلیل سادگی و اختصار گاهی جامع یا مانع بودن خود را از دست می‌داد. زیرا برخی بسیار کلی بود که علاوه بر بلاغت، دیگر موضوعات ادبی را نیز در برمی‌گرفت و برخی نیز تعبیری جزئی بود و تنها برخی از ابعاد بلاغت را شامل می‌شد. در مقابل، این تعریف‌ها از قید و بند باریک بینی‌ها و نکته بینی‌های منطقی و فلسفی آزاد بود و فهم آن به دقت و تعمق چندانی نیاز نداشت و همگان با اندک توجه، به مفهوم آن پی می‌بردند. به نظر می‌رسد که گاهی این تعریف‌ها در پاسخ به سؤالی مطرح می‌شد و طبعاً با نوع سؤال تناسب داشت و سائل با کمک قرائن به راحتی مفهوم آن را درک می‌کرد.

عنایت به مسأله بلاغت به حدی بود که از خود پیامبر اکرم (ص) و صحابه برجسته ایشان نیز عباراتی در باره بلاغت نقل شده است که برخی از این سخنان احتمالاً به قصد تعریف بلاغت اظهار نشده بلکه مقصود توجه به آن و بیان اهمیت آن بوده است. ما در اینجا عبارتی را از پیامبرگرمی اسلام (ص) و سپس امام علی بن ابی‌طالب (ع) و تعریف‌هایی را از صاحب نظران و علمای قرن‌های نخست اسلام می‌آوریم و خصوصیات یاد شده را در آن پی می‌گیریم:

۱- فصاحت رسول خدا (ص) همواره موجب شگفتی اطرافیان او می‌شد و گاهی این شگفتی را اظهار می‌کردند و رسول خدا (ص) پاسخ‌هایی در خور سؤال می‌داد. چنان که از رسول خدا پرسیدند: «ای رسول خدا (ص) چقدر به فصاحت سخن می‌گویی، ماکسی را زبان آور از تو ندیده‌ایم.» حضرت پاسخ داد: «چرا چنین نباشم حال آن که قرآن به زبان من یعنی زبان عربی روشن نازل شده است» (عبدالقادر حسین، ص ۲۱) (۲) همچنین اهل بلاغت روایت کرده‌اند که «از رسول خدا (ص) پرسیدند: زیبایی در چیست؟ پاسخ داد: در زبان، یعنی گفتار» (ابن رشیق، ص ۱۶۱) (۳).

۲- از امام علی بن ابی‌طالب (ع) که خود سرآمد خطیبان و سخنوران بود عباراتی در باره بلاغت نقل شده است از جمله این‌که: «البلاغة ایضاح المنتسبات بأسهل ما یكون من العبارات»

- یعنی «بلاغت روشن ساختن مفاهیم پیچیده با ساده‌ترین عبارات است.» (جاحظ، ص ۱۴).
- ۳- عبدالحمید کاتب (متوفی ۱۳۲ هـ)، پایه‌گذار مسائل دیوانی در عهد اموی بلاغت را چنین تعریف می‌کند: «البلاغة تقریر المعنی فی الأفهام من أقرب وجوه الکلام» یعنی: «بلاغت فهماندن مطالب با ساده‌ترین نوع سخن است.» (القیروانی، ج ۱، ص ۱۵۹) و در جای دیگر می‌گوید: «البلاغة ما فهمته العامه و رضیته الخاصه.» یعنی «بلاغت آن است که عامه مردم آن را بفهمند و خواص آن را بیسندند.» (القیروانی، ج ۱، ص ۱۵۹).
- ۴- صحار عبدی نیز در باره بلاغت تعریفی دارد که جاحظ آن را در بیان والتین آورده است. وی بلاغت را ایجاز می‌داند و در تعریف ایجاز گوید: «آن تجیب فلاتبطیء و تقول فلاتخطیء» یعنی «بدون کندی پاسخ دهی و بدون اشتباه سخن بگویی» (جاحظ، ص ۷۰).
- ۵- ابن المعتز (متوفی ۲۹۶ هـ)، که نخستین بار در بدیع کتابی را نوشت، در تعریف بلاغت گوید: «البلاغة ایجاز فی غیر عجز و اطناب فی غیر خطل» یعنی «بلاغت ایجازی است که از روی ناتوانی نباشد و اطنابی است که از روی اشتباه نباشد» (القیروانی، ص ۱۵۹).
- ۶- ابو هلال عسکری (متوفی ۳۹۵ هـ) در کتاب الصناعین پس از بیان مفهوم لغوی بلاغت گوید «فسمیت البلاغة بلاغة لانها تنهی المعنی الی قلب السامع فیفهمه.»
- یعنی «بلاغت را بلاغت گویند زیرا معنی را به قلب شنونده رساند و شنونده آن را ادراک می‌کند.» (عسکری، ص ۶).
- ۷- رمانی (ابوالحسن علی بن عیسی متوفی ۳۷۴ هـ) بلاغت را چنین تعریف می‌کند: «البلاغة فهی ایصال المعنی الی القلب فی احسن صورة من اللفظ» (رمانی، ص ۶۹) یعنی: «بلاغت عبارت است از رساندن معنی به قلب در قالب بهترین الفاظ»
- این تعریف‌ها برخی از نخستین تعریف‌هایی است که از بلاغت ارائه شده است. جاحظ در بیان و التبین بخشی را به تعریف بلاغت اختصاص داده و در آن تعریف‌های متنوعی را از گذشتگان در باره بلاغت آورده است (جاحظ، ج ۱، ص ۶۸) که از ذکر آن خودداری می‌کنیم.
- با دقت و تأمل در این عبارات در می‌یابیم که نوعاً از سادگی در لفظ و معنی برخوردارند و اگر چه برخی از این تعریف‌ها جامع افراد یا مانع اغیار نیست ولی در مقابل از ذوق ادبی همراه با سهولت و روانی حکایت دارد و گویندگان آن هر یک با بیانی ساده برداشت و فهم

خود را از بلاغت - به شیوهایی که برای خواننده قابل فهم و دلنشین است - بیان کرده‌اند.

تحول علم بلاغت و تکامل تعریف بلاغت

دانش بلاغت که مبانی آن توسط خطیبان و سخنوران نهاده شده بود و تعریف‌هایی هر چند ساده از سوی صاحب نظران در باره آن ارایه شده بود، رو به تکامل و پیشرفت بود. به مرور زمان دانشمندان کوشیدند تعریف‌هایی دقیق‌تر و علمی‌تر از بلاغت به دست دهند و بر اساس آن اصول و قواعد این علم را پی‌ریزند. تلاش‌های بی‌وقفه‌ای از سوی عالمان و علاقه‌مندان به این علم صورت گرفت و تألیفات ارزشمندی در تبیین اصول و قواعد علم بلاغت به ظهور پیوست که سرانجام به تحول این دانش و ارایه تعاریف نهایی و تکامل یافته از بلاغت انجامید. این تلاش‌ها عموماً از قرن پنجم هجری به بعد به بار نشست و از جمله ثمرات آن، دو اثر بسیار با ارزش به نام «دلایل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» بود که توسط عالم بزرگ این عصر، شیخ عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱) تألیف شد و تأثیری بس شگرف در آثار محققان و اندیشمندان پس از وی داشت. عبدالقاهر جرجانی در کتاب «دلایل الاعجاز» تعبیری دارد که اگر چه در آن به صراحت به تعریف بلاغت اشاره نشده ولی می‌توان تعریف بلاغت را از آن استنباط کرد. عبارت عبدالقاهر چنین است:

«واعلم أنّ لیس النظم إلّا أنّ تصنع کلامک الوضع الذی تقتضیه علم النحو و تعمل علی قراینه و أصوله» (جرجانی، ص ۶۴) یعنی: «بدان که نظم چیزی نیست مگر این که سخن خود را به مقتضای علم نحو بیاوری و به قوانین و اصول آن پایبند باشی.» وی در جای دیگر می‌نویسد: «إذا عرفت أنّ مدار النظم علی معانی النحو علی الوجوه و الفروق الّتی من شأنها ان تكون فیه... ثم اعلم ان لیست المزیه بواجبه لها فی انفسها و من حیث هی علی الاطلاق و لکن تعرض بسبب المعانی و الاغراض الّتی یوضع لها الکلام... بل لیس من فضل و مزیه الا بحسب المعنی الذی ترید و الغرض الذی تؤم» (جرجانی، ص ۶۹)

یعنی: «چون دانستی که مدار نظم بر معانی نحو و جنبه‌های گوناگون آن است... پس بدان که هیچ یک از این وجوه فی نفسه و به خودی خود مزیتی بر دیگری ندارد بلکه مزیت به سبب معانی و اغراضی است که کلام برای آن وضع می‌گردد... بلکه فضل و مزیت جز به موقعیت و معنا و مقصود مورد نظر به چیز دیگری بستگی ندارد.»

اگر بگوئیم که مقصود عبدالقاهر از نظم همان بلاغت است - چنان که عده‌ای چنین استنباط کرده‌اند - (۴) می‌توان گفت که وی کوشیده است تعریف بلاغت را در قالب عباراتی دقیق مطرح سازد و پیوند آن را با علم نحو بیان کند.

بعدها در قرن هفتم هجری سکاکی (متوفی ۶۲۵ هـ) کتاب «مفتاح العلوم» را با بهره‌گیری از آثار متقدمان و به خصوص کتاب‌های عبدالقاهر جرجانی تألیف کرد. این اثر خود منشأ بسیاری از آثار دیگر در شرح و تفصیل یا تلخیص آن شد که در این زمینه می‌توان از «تلخیص المفتاح، خطیب قزوینی و «شروع مختصر» و «مطول» علامه تفتازانی نام برد که جملگی در قرن هشتم هجری به نگارش در آمد.

سکاکی در مفتاح العلوم، بلاغت را با دقت و توجهی خاص و در قالب الفاظی دقیق تعریف کرد و این تعریف چنان شهرت یافت که عموم نویسندگان پس از وی آن را مبنای دیدگاه‌های خود قرار دادند. در کتاب مفتاح العلوم سکاکی آمده است:

«اعلم ان علم المعانی هو تتبع خواص تراکیب الکلام فی الافاده وما یصل بهامن الاستحسان و غیره لیحترز بالوقوف علیها عن الخطأ فی تطبیق الکلام علی ما یقتضی الحال ذکره» (سکاکی، ص ۷۰) یعنی: «بدان که علم معانی عبارت است از بررسی ویژگی‌های تراکیب مختلف عبارات و معانی که افاده می‌کند و زیبایی‌های ناشی از آن و غیره، تا با دانستن این ویژگی‌ها در تطبیق کلام بر مقتضای حال دچار اشتباه نگردیم».

به نظر می‌رسد که سکاکی با استفاده از آثار جرجانی و احتمالاً دیدگاه‌های ارسطو در باره بلاغت، برای نخستین بار مسأله مطابقت با مقتضای حال را به صراحت در تعریف بلاغت گنجانده و سرانجام خطیب قزوینی (متوفی ۷۳۹ هـ) با اندک تغییر در کلمات سکاکی تعریفی بسیار دقیق و ظریف از بلاغت ارائه کرد که تاکنون همچنان رواج دارد و در عموم کتاب‌های بلاغی، بلاغت با همین عبارت تعریف می‌شود. تعریف خطیب قزوینی که در کتاب تلخیص المفتاح آمده چنین است:

«البلاغة فی الکلام مطابقته لمقتضی الحال مع فصاحتہ» (خطیب قزوینی، ص ۲۱-۱۹) یعنی: «بلاغت در کلام مطابقت آن با مقتضای حال است همراه با فصاحت آن».

اندک تأمل در تعاریف فوق‌الذکر و مقایسه آن با تعریف‌هایی که پیش از عبدالقاهر جرجانی - بویژه در صدر اسلام - از علم بلاغت ارائه شد تفاوت میان آن‌ها را نشان می‌دهد.

بی تردید تعریف نهایی بلاغت که توسط سکاکی ارایه شد و خطیب قزوینی آن را به صورتی کلاسیک در آورد، تعریفی است جامع افراد و مانع اغیار؛ که هر کلمه آن با دقت انتخاب گردیده است. و سرانجام اینکه، کتاب مفتاح العلوم و شروع و تلخیص آن - که بر مبنای این تعریف به نگارش در آمد - در بردارنده مطالب عمیق و دقیق و ارزشمندی در زمینه علم بلاغت است که می توان آن را مرحله تکامل یافته این دانش دانست. البته نباید از نظر دور داشت که این آثار تحت تأثیر دقت ها و موشکافی های منطقی و فلسفی شکل گرفت و به ویژه شروع تفتازانی بر تلخیص المفتاح قزوینی به سادگی برای همگان قابل فهم نیست. پیدا است که برای فهم این تعریف نخست باید معنای الفاظی مانند مطابقت حال، اقتضای حال و تفاوت میان فصاحت و بلاغت را شناخت تا بتوان مفهوم همین یک جمله که در تعریف بلاغت آمده، یعنی مفهوم «مطابقت با مقتضای حال» را درک کرد و این کار جز با دقت و تأمل و تحقیق در این مفاهیم امکان پذیر نیست.

اصول و قواعد علم بلاغت نیز در آثار متأخران، مانند تعریف آن، با گرایش های منطقی و فلسفی تبیین شد و مفاهیمی دقیق و دشوار فراهم آمد.

برخی از نویسندگان معاصر از این پدیده به «گرفتار آمدن بلاغت در قید و بند تأملات فلسفی» یاد می کنند. (عبدالقادر حسین، ص ۲۷) البته این امر تأثیر خاصی بر اصل مسأله فصاحت و بلاغت در آثار ادبی و تراوش های فکری شاعران و نویسندگان داشت. این که این وضعیت چه اثرات مثبت و منفی را در این علم پدید آورد موضوعی است بسیار قابل تأمل که به تحقیق و پژوهش نیازمند است.

توضیحات

- ۱- از عبدالقادر حسین، ص ۱۴ نقل شد.
- ۲- که از مجالس نعلب نقل کرده است.
- ۳- از عبدالقادر حسین، ص ۲۱ نقل شد.
- ۴- ر.ک: القزوینی، ص ۱۲.

منابع و مأخذ:

- ابن رشيق. العمدة. بی جا: دارالسعادة، چاپ سوم.
- القزوينی، الامام الخطيب، الايضاح في علوم البلاغة. تحقيق محمد عبد المنعم خفاجی. بیروت: الشركة العالمية كتاب، ١٩٨٥.
- القيروانی. زهر الأدب. بیروت: دارالجليل، چاپ چهارم.
- جاحظ. البيان و الثبيان. تحقيق موفق شهاب الدين. بیروت: دارالکتب العلمية، ١٩٩٨م.
- جرجانی، عبد القاهر. دلائل الاعجاز. بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- دينوری، ابن قتيبة. الشعر والشعراء. بیروت: دارالکتب العلمية، ١٩٨٥م.
- رمانی. ثلاث رسائل في اعجاز القرآن. تحقيق زغلول سلام. مصر: دارالمعارف، بی تا.
- زیدان، جرجی: تاريخ آداب اللغة العربية. بی جا: دارمکتبه الحياة، ١٩٨٣م.
- سکاکي، ابویعقوب. مفتاح العلوم. بیروت: دارالمکتب العلمية، بی تا.
- صيف، شوقی. العصر الجاهلی. ترجمة علي رضا ذكاوتي. تهران: اميرکبير، ١٣٦٤.
- عبد القادر حسين. في البلاغة. بیروت: عالم الكتب، ١٩٨٤م.
- عسکری، ابوهلال. الصناعتين. تحقيق محمد الجاوی. بی جا: نشر الحلبي، ١٣٧١.
- قزوينی، خطيب. تلخيص المفتاح في المعاني والبيان والبدیع. ايران: منشورات الرضى، بی تا.
- طباطبایي، سيد محمد حسين. الميزان في تفسير القرآن. بی جا. دارالمکتب الاسلامية. ١٣٩٧ هـ
- طباطبایي، سيد محمد حسين. الميزان في تفسير القرآن. ترجمة سيد محمد باقر موسوی. قم: مؤسسة مطبوعات دارالعلم.
- مناع القطن. مباحث في علوم القرآن. رياض، مکتبه المعارف، ١٤١٣ هـ